

رضاخان و مدرس ...

دکتر صدرالدین طاهری

است، دو هفته عرض کردم که قوام السلطنه را بیاورید و از او سؤال نمایید. قدما گفته‌اند که چند کس دعایشان مستجاب نمی‌شود. یکی کسی که نفرین کند در حق نوکرش، زیرا وقتی از او راضی نبود، بایستی اخراجش کند. یکی هم کسی که در حق زنش نفرین کند، به جهت اینکه او را هم وقتی مطابق سلیقه‌اش نبود، طلاق می‌دهد. حالا ما هم اشخاصی هستیم که نفرین می‌کنیم. پیشترها به آخوندها می‌گفتم نفرین می‌کنند؛ حالا خودمان آن کار را می‌کنیم. قدرت مجلس در تمام مزاحمت خیلی زیادتر است. خیلی آقایان در این مجلس بودند. وقتی سالارالدوله با سی هزار نفر آمد تا شش فرسخی شهر، ما نترسیدیم و با دو بیست نفرات از آنها جلوگیری کردیم و این جلوگیری به واسطه تقویت مجلس بود. ما اگر اتفاق داشته باشیم، هیچ قوه‌ای در مقابل ما که برای صلاح مملکت کار می‌کنیم، نمی‌تواند عرض اندام کند. (صحیح است) با وجود این، عقیده من در باب وزیر جنگ این است که منافعش اساسی و مضارش فرعی است. بایستی سعی کرد که مضارش رفع شود تا منافعش عاید مملکت گردد.»

ب سردار سپه، همچنان جاده قدرت را کوبید و پیش رفت تا به مقام ریاست وزرائی رسید. در آن هنگام مجلس پنجم برقرار و مدرس، برخلاف مجلس قبل، در اقلیت بود. گروه‌های مختلف اکثریت، با رئیس الوزرا، موافقت و مساعدت داشتند و سازش‌های پنهانی طرفینی جریان داشت. مدرس، بنا به تحلیل حسین مکی، وضعیت موجود را درک می‌کرد و در صدد بود هر طور شده اکثریت آشکار و سازش‌های پشت پرده را به هم بزند. یکی از راه‌هایی که او برای وصول به این هدف برگزید، این بود که اوضاع آن روز کشور را برای نمایندگان در نطق‌های رسمی و صحبت‌های خصوصی تشریح و عواطف ملی و میهنی ایشان را بیدار کند؛ به همین منظور در جلسه چهارم ربیع‌الثانی ۱۳۴۳، مدرس نطقی ایراد کرد. جملات نهایی این نطق که می‌تواند به شفافیت موضوع مورد پژوهش ما کمک کند. طبق روایت جلد سوم از تاریخ بیست ساله، صفحه ۱۵۲، از این قرار است:

«... وکیف کان، مقصود عرض بنده این است که مقاومت کردیم، مملکت را نگاهداری کردیم، اراده اجتماعی را که حقیقت مشروطه است، نگاهداری کردیم، کارها را اداره کردیم، و اما، می‌خواهم عرض کنم هر چه می‌خواهید بگویید، بگویید؛ امروز اثری از آن مشروطه نیست (همه‌هنگام نمایندگان). خیال می‌کنم شما از کسی ملاحظه دارید. به خدائی که مرا خلق کرده است، من سردار سپه را از اکثر شما بیشتر دوست می‌دارم. این حرف‌ها را بگذارید. اینجا مسئله حساب است. سفره پهن کنید ببینیم در سفره چیست.»

ج ضمن گفتگوی خصوصی عبدالله مستوفی با مدرس که پیش از این ملاحظه کردیم، سؤال و جواب ذیل وجود داشت:

«به او گفتم، «تصور نمی‌کنید برای تنبیه شدن سردار سپه این اندازه اقدام کافی باشد؟» گفت، «خیر، باید لامحاله دستش از ریاست وزرا کوتاه شود.»

نتیجه اینکه مدرس، رضاخان را به عنوان یک وزیر جنگ لایق قبول داشت و حتی او را از این جهت منصرف به فرد می‌دانست، مشروط بر آنکه فقط وزیر جنگ باشد.



در صفحات ۲۲۳ و ۲۲۴ آورده‌اند. مدرس در این نطق بر قدرت مجلس تکیه کرد، دوستان را به دلیل ضعف نفس و دفع الوقت، مورد نگرانش قرار داد و در قسمتی از آن گفت: «آقای وزیر جنگ منافعی دارد و مضاری هم دارد. اینها را باید سنجید و دید منافعش بیشتر است یا مضارش، والا برای مجلس که سلطنت تغییر می‌دهد و کارهای بزرگ تر می‌کند، تغییر دادن وزیر جنگ کاری ندارد. شما بنشینید تعیین صلاح و فساد را بکنید. بنده می‌خواستم این عرایض را در اتاق تنفس مطرح کنم، ولی حالا عرض می‌کنم که، «دو صد گفته چون نیم کردار نیست» هی لایحه بخوانید، حائری زاده هم بگوید احسنست. اینها کار نیست. صلاح و فساد را بسنجید و عمل کنید. بنده تقدیس می‌کنم این مجلس را که از اول خدماتی کرده و لاقط ضرری نرسانیده، اما در مسئله‌ای که طرف دولت

از رضا شاه پهلوی، گفتاری که متضمن تعریف یا تعریض نسبت به مدرس باشد در دست نداریم؛ اما از دوره‌ای که به او «رضاخان سردار سپه یا رئیس الوزرا» می‌گفتند یا در نوشته‌هایی که مربوط به آن زمان است، نکات قابل نقلی وجود دارند. مدرس و رضاخان به عنوان دو دشمن سرسخت، دو نقطه مقابل هم و دو قطب کنار نیامدنی، در تاریخ ایران شناخته شده‌اند. گاهی تصور می‌شود انکار این دو در حق یکدیگر به یک اندازه بوده و به هیچ وجه همدیگر را تحمل نمی‌کرده‌اند، اما در واقع این گونه نبوده است.

مدرس، ابتدا رضاخان را در حد معینی به رسمیت می‌شناخت و صلاحیت او را به طور محدود می‌پذیرفت. او این مطلب را در نطق‌های رسمی ابراز می‌نمود، ولی چون آشکار بود که رضا خان به آن حد قانع نیست، مدرس، ناچار به واکنش نمی‌شد و کار به مشاجره و رویارویی می‌کشید.

البته عرض در اینجا دانستن نظر رضاخان درباره مدرس است، ولی گمان می‌رود اگر ابتدا، با توجه به مقدمه فوق، به چند نمونه از انصاف مدرس و تعقل او نسبت به رضاخان دقیق شویم و سپس قضاوت‌های رضاخان در حق مدرس را ملاحظه کنیم، درک ما نسبت به آنچه در پی آن هستیم کامل تر و جامع‌الاطراف تر خواهد بود. بنابراین، ابتدا به چند نمونه کوتاه از قضاوت‌های مدرس نسبت به حریف خود، توجه می‌کنیم: الف کابینه مشیرالدوله رو به تزلزل می‌رفت و علت عمده آن، به طوری که گفته‌اند، دخالت وزیر جنگ یا سردار سپه، رضاخان، در شئون مختلف مملکتی بود. مجلس چهارم و روزنامه‌ها شروع به انتقاد کردند و با استعفای مشیرالدوله، وضع شدت یافت. در آن شرایط، مدرس یک نطق تاریخی در مجلس ایراد کرد که آن را در همه تواریخ، از جمله تاریخ احزاب سیاسی

حسین مکی

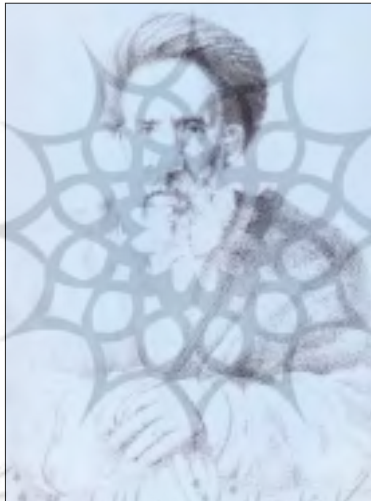
- مدرس، ابتدا رضاخان را در حد معینی به رسمیت می‌شناخت و صلاحیت او را به طور محدود می‌پذیرفت. او این مطلب را در نطق‌های رسمی ابراز می‌نمود، ولی چون آشکار بود که رضاخان به آن حد قانع نیست، مدرس، ناچار به واکنش نمی‌شد و کار به مشاجره و رویارویی می‌کشید.

حسین

● رضا خان در هیچ یک از نطق‌های رسمی،
● سخنی علیه مدرس نگفته و از اظهارات رسمی
● یا خصوصی او در مواقع دیگر نیز گفتاری که در
تاریخ بماند و متضمن قضاوتی به ضرر مدرس
باشد، به دست نمی‌آید. اما چند مورد از
گفته‌های رضا خان یا نوشته‌های منسوب به او
را در دست داریم که گویای قضاوت صریح و
بسیار بدبینانه او در حق مدرس است.

مملکت به وجود یک اداره قوی نظامی واضح بود و حفظ موقعیت ایران هم در مقابل دنیا لازم شده بود. به این مناسبت من با یک نظر خالصانه و از روی حقیقت‌میت و ایرانیت، ادارات فوق‌الذکر را با تمام مشکلات متصوره منحل و به یک وزارت جنگ ایرانی تبدیل کردم.»

سابقه جریان نشان می‌دهد که حداقل تعدادی از



روزنامه‌نگاران و نمایندگان به عملیات سردار سپه اعتراض کرده بودند. ملک‌الشعراء بهار، سوسیالیست‌های مجلس، معتمدالتجار نماینده تبریز، مؤتمن‌الملک ریاست مجلس و بالاخره سید حسن مدرس، از جمله افرادی بودند که در نطق‌ها و نوشته‌های رسمی به وزیر جنگ اعتراض و او را متهم به بازگرداندن استبداد کرده بودند. مدرس، به طوری که در گفتار او ملاحظه کردیم، تندتر از بقیه بود و مطلب را از موضع قدرت سنجید.

ج صریح‌ترین اظهار نظر رضا خان درباره مدرس، جملاتی است که در کتاب سفرنامه خوزستان آمده و حاکی از نهایت بدبینی است. سفرنامه حاصل مسافرت رضاخان به خوزستان است که به منظور قلع و قمع شیخ خزعل صورت گرفت و در متن کتاب، بسیار پر مخاطره و تهورآمیز توصیف شده است. شیوه‌نگارش سفرنامه، ادیبانه است و با دیگر گفته‌ها و نوشته‌های منسوب به رضا خان تفاوت دارد. آقای مکی به موجب آنچه در صفحه ۵۶۲ از کتاب مدرس قهرمان آزادی آمده، معتقد است که این کتاب یا قسمت اعظم آن به قلم دبیر اعظم بهرامی (۱) است که در آن سفر ملازم رکاب بوده است. چاپ اول کتاب، بلافاصله، پس از مراجعت از خوزستان در تعداد محدودی انجام شد و در دسترس اشخاص معینی قرار گرفت؛ اما پس از انقراض قاجار، نسخه‌های چاپ اول جمع‌آوری شد و تحریف آن در سال ۱۳۲۵ توسط دربار، تجدید چاپ شد. ایشان می‌افزاید که دو نسخه

دیدگاه رضا خان

تا آنجا که دیده‌ایم، رضا خان نوشته‌ای یا کمترین اظهار نظر رسمی یا خصوصی که حاکی از حسن نظر نسبت به مدرس باشد، از خود به جای نگذاشته است. فقط در یک مورد، به طور علنی، در حق مدرس اظهار لطف و علاقه کرد و آن ایامی است که مدرس در تنهایی و بی‌سرپرستی، دچار بیماری حصبه شد. رضا خان برای او طبیب و پرستار فرستاد. آن نیز، به طوری که گفته‌اند در شرایطی بود که رضاخان فهمیده بود برای رسیدن به مقاصد خود، باید رضایت مدرس را جلب کند. هم چنین، تا آنجا که نگارنده مطالعه کرده است، رضا خان در هیچ یک از نطق‌های رسمی، سخنی علیه مدرس نگفته و از اظهارات رسمی یا خصوصی او در مواقع دیگر نیز گفتاری که در تاریخ بماند و متضمن قضاوتی به ضرر مدرس باشد، به دست نمی‌آید. اما چند مورد از گفته‌های رضا خان یا نوشته‌های منسوب به او را در دست داریم که گویای قضاوت صریح و بسیار بدبینانه او در حق مدرس است:

الف جمله معروفی که در روز استیضاح، ضمن یک برخورد خصمانه و در حال عصبانیت، از دهان رضاخان پرید و در تاریخ ثبت شد، متضمن یک قضاوت کلی و کوتاه درباره مدرس بود: «شما محکوم به اعدام هستید. شما را از بین خواهم برد.» عبارت فوق، از دو جمله کوتاه تشکیل شده است. جمله دوم از نقطه نظر این مقاله چندان اهمیت ندارد، زیرا رضاخان خبر از کاری می‌دهد که درست یا غلط، انجام خواهد داد؛ اما جمله نخست که فقط پنج کلمه است، قضاوت کلی او در حق مدرس را نشان می‌دهد. در نظر او مدرس شخصیتی است که نباید زنده بماند، زمانی که صدای دورگه و خشم آلود رضاخان در فضا پیچید و جمله فوق طنین انداز شد؛ چه بسا حمل بر عصبانیت آتی شد. بعدها که رضاخان به ظاهر از ارادتمندان و سرسپردگان مدرس شد، مدرس هم شاید کم‌کم به همان عقیده گرایید؛ اما سرانجام روشن شد که نظر آن نظامی‌خشن نسبت به مدرس همان بوده است که که آن روز در میان جمع اظهار داشت.

ب رضاخان پاره‌ای اظهارنظرهای کلی دارد که جمع مخالفان، به خصوص مدرس را در برمی‌گیرد. در بند «الف» از نقطه نظر مدرس نسبت به رضا خان، به داستان کابینه مشیرالدوله و اعتراض به دخالت‌های سردار سپه در سایر شئون مملکتی اشاره کردیم و قسمتی از نطق مدرس، به همین مناسبت، نقل شد. در آن غائله، رضاخان که بر قشون تسلط کامل داشت، تصمیم گرفت با کناره‌گیری از وزارت جنگ، کارها را معطل بگذارد؛ زیرا می‌دانست در آن شرایط، کسی جز او از عهده آن کار بر نمی‌آید و ناچارند او را با عزت و احترام برگردانند و این قضیه باعث استحکام قدرت او خواهد شد. در عین حال، او برای زمینه‌چینی صلاح دید امر را افسران ارتشی را جمع کند و ایشان را ضمن نطقی برای اقدامات لازم پس از استعفا آماده سازد. این اقدام، در روز شنبه، برابر با ۱۵ میزان ۱۳۰۱، به ثمر رسید و طبق حکایت تاریخ مختصر احزاب سیاسی، صفحه ۲۳۵، سردار سپه، در وزارت جنگ، در جمع افراد ارتش، به ایراد سخن پرداخت: «من در این مدت آنچه در قوه داشتم برای خدمت به این مملکت سعی کردم و نظام ایران را مرتب و منظم نموده و فتنه‌ها و اختلاطی را که در اغلب نقاط حکمفرما بود، به وسیله قوه نظامی رفع و مملکت منظم و امن کردم.» (و سایر اقدامات خود را نیز بیان نمود) آنگاه اظهار داشت، «همواره دسایس اجنبی بر ضد نظام و تسنیق قشون ایران در کار بود، اینک هم بعضی زرمزه‌ها در داخله بلند شده. معلوم است که سعادت این مملکت را طالب نیستند و عهد معدودی هم بیشتر نیستند که آلت تحریک اجانب واقع می‌شود و چنانکه مسیوق هستید از مدت‌ها قبل، پلتیک خارجی در این مملکت حکمفرماست و برای اثبات همان پلتیک، دو اداره نظامی در این مملکت تشکیل دادند که یکی از آنها قزاقخانه و دیگری ژاندارمری بود. برای تمام اشخاصی که مطلع بودند تردیدی نبوده که هیچ یک از این دو یک اداره حقیقی ایرانی شناخته نمی‌شد و هر یک برای پیشرفت مقاصد مخصوصی تشکیل شده بود؛ چون احتیاجات

نایاب از چاپ نخست را به دست آورده است. به هر حال، در مورد اصل تحریف سخنی نداریم، زیرا این مطلب علی‌القاعده با مقایسه نسخه‌های قدیم و جدید مشخص شده است. اما چنانچه تحریفی صورت گرفته باشد، حذف نشدن جملات مربوط به مدرس، حاکی از آن است که سیاست واقعی خاندان پهلوی نسبت به او همان بود که توسط رضا شاه عملی شد؛ و رفتار دوستانه‌ای که در ابتدای سلطنت محمدرضا شاه بروز کرد و تا مرز اختصاص زمین برای تعمیر مزار او پیش رفت، جنبه موقت داشته است. تاریخ تحریر سفرنامه به سال ۱۳۰۳ می‌رسد و تاریخ طبع جدید، طبق پشت جلد آن، ۲۵۲۵ است که با ۱۳۵۵ یا پنجاهمین سال سلطنت خاندان پهلوی، منطبق می‌شود و آقای مکی به اشتباه ۱۳۳۹ نوشته است. در صفحه ۱۲۸ از این کتاب می‌خوانیم:

روز اول توقف در اهواز

شنبه ۱۴ قوس

صبح بر حسب عادت زود برخاستم. امر دادم به پوشهر تلگراف کنند که کشتی پهلوی را به محض ورود به طرف بندر خرمشهر بفرستند و مدتی را به مطالعه تلگرافات واصله گذراندم. این تلگرافات پرده عجیبی در برابر جلوه داد که هر چند انتظار آن را داشتم، ولی تا این پایه نمی‌پنداشتم.

اقلیت مجلس که از مدرس، میرزا حسن خان زعیم، بهمهانی، ملک‌الشعراء، حائری‌زاده، کارزونی، حاج آقا اسماعیل عراقی، قوام‌الدوله، اخگر، آشتیانی و غیره تشکیل می‌شود، مدتی بود که صرفه خود را در مخالفت با من می‌دیدند. بر خود حتم کرده بودند که در مقابل خدمات و عملیات درخشان من و دولت من و قشون من، چشم‌ها را به هم گذارند و کارهای مرا وارونه جلوه دهند و ذهن مردم را مشوب سازند. تمام مخالفت‌های این دسته را که غالباً منجر به کنده‌ای امور و خرابی نقشه‌های دولت و خسران مملکت شده است، یادداشت کرده‌ام. واقعاً مضمون یک کتاب می‌شود. من به قوه بازاری خود و نیت مقدس خود و استقامت تزلزل‌ناپذیر خود بر رأس دولت قرار گرفتم و مواجه شدم با هزاران بیان خراب و اصول فاسد که بایستی همه را با یک مشت سرنگون کنم و طرحی نو بیندازم؛ اما میل داشتم همیشه با مجلس کار بکنم. این اساس را، هر چند ضعیف و لانه فساد است، حفظ نموده و در اصلاح آن بکوشم. پس محض رعایت قانون اساسی، برخلاف آرزوی خود رفتار کردم و مؤسسات پوسیده مضره را نگاه داشتم و به اصلاح سطحی قناعت نمودم و کارها را به مجرای هیئت مقننه انداختم و به دست آنها گذاشتم. با تمام قوا و از صمیم قلب نگاهبان مجلس شدم و هر سختگیری و کنده‌ی و بیگاری را از جانب مجلس تحمل نمودم. این چند نفر مفسد را هم میدان دادم که هر چه می‌خواهند بکنند و بگویند.

اقلیت مجلس مغرور شد و خود را چیزی پنداشت. چند دفعه در صدد تحریک اهل شهر و بلوهای عمدتاً برآمد که شرح آنها طولانی می‌شود. وقتی که من ناکهان به طرف خوزستان عزیمت کردم و پایتخت را خالی دیدند؛ سخت به جنب و جوش افتادند و با تمام قوا برخلاف من کوشیدند. همه‌همه و جنجال این دسته، شیخ را از اقصای خوزستان فریب داد. گمان کرد واقعاً از این دهل‌های منفی‌باف چیزی ساخته است. پس توسط زعیم و دیگران پول فرستاد و به دست مدرس به مصرف رسانید. آن حصیر پاره مدرس، در حقیقت روی طلای خزعل پهن شده بود. من همه جا مراقبت داشتم و متأسف بودم که اهل تهران با اینکه پرورده انقلاب و سرچشمه سیاست ایران هستند و هزار مرتبه پرورش رانی مدرس و دورویی و بی‌ثباتی ملک‌الشعراء و سبکسری کارزونی و اخگر و حائری‌زاده و غیره را امتحان کرده‌اند، چرا راضی می‌شوند این چند نفر به حمایت خزعل برخاسته و سد راه استقلال و ترقی مملکت بشوند؟! ■

(۱) میرزا فرج‌الله خان دبیر اعظم (بعدها ملقب به بهرامی شد) فرزند مرحوم قوام‌العلماء، متولد ۱۲۵۷ شمسی، دارای تحصیلات متوسطه، کارمند دولت و نماینده دوره ۵ تبریز... نمایندگان مجلس شورای ملی در ۲۱ دوره قانونگزاری.